



ترجمه دانیال حقیقی

اواخر سال ۱۵۹۶، عکاس- روزنامه‌نگار، لی لاکوود به کوبا رفت تا تصویری از سرانجام رژیم باتیستا تهیه کند. پس از پژوهش‌های بسیار، او موفق شد در سال ۱۹۶۵ با فیدل دیدار کند و یک گفت‌وگوی مارatonی هفت‌روزه با او داشته باشد که منجر به نگارش کتابی شد که اول بار در سال ۱۹۶۷ با عنوان «کوبای کاسترو؛ یک ژورنالیست آمریکایی در کوبا»، انتشار یافت. این کتاب بنا بر نظر بسیاری یکی از مستندترین پرتره‌ها از فیدل کاسترو ارائه می‌کند و تعداد زیادی عکس نیز از چریک روشنفکر، ضمیمه دارد. لاکوود در سال ۲۰۱۰ درگذشت، و پاریس‌ریویو چند روز پس از مرگ فیدل، متن زیر را در وبسایتش منتشر کرد که یکی از گفت‌وگوهای کتاب لاک وود است.

آیا در کوبای تحت حکومت شما هیچ نظارت مشخصی روی هنر وجود دارد، برای مثال روی ادبیات حساسیت خاصی دارید؟

هنرهای مختلف از آن‌جا که خصیصه‌های متفاوتی دارند، الزامات خاص خودشان را می‌طلبند. برای مثال سینما، به‌عنوان یک هنر و صنعت نوین بسیار از دیگر هنرها مثل نقاشی متفاوت است. فیلم‌ها نیاز به منابع و اعتبارات گوناگون و وسیعی دارند و این نیاز به رسیدگی‌های دیگری را ایجاب می‌کند در قیاس با کشیدن یک تابلوی نقاشی یا نوشتن یک کتاب. اما اگر منظور شما از نظارت، کنترل است، نه چنین چیزی نیست.

شما در قیاس با سایر رژیم‌های سوسیالیستی آزادی خلاقانه و چشم‌گیری را به مجسمه‌سازان و نقاشان کوبا دادید، باین‌حال چنین حدی ازلیبرال‌مایبی درخصوص ادبیات دیده نمی‌شود.

چراکه ادبیات با صنعت چاپ درگیر است و انتشار کتاب منابع و اعتبارات گسترده‌تری نسبت به نقاشی می‌طلبد. ما نیاز داریم تا کتاب‌هایی را در سایر حوزه‌ها مثلا علوم طبیعی منتشر کنیم و در دسترس بگذاریم. نمی‌شود بی‌گدار به آب زد و کاغذ هدر داد. این از عواملی است که انتشار ادبیات را محدود می‌کند. این محدودیت به‌دلایل سیاسی و تأثیراتی که ادبیات روی جامعه می‌گذارد نیست. کتابی که از نظر ما ارزشی ضروری نداشته باشد شانسِی برای انتشار ندارد.

آپس اگر یک رمان نویس، رمانی بنویسید که

حال‌وهوایی ضدانقلاب سوسیالیستی داشته باشد،

امکانی برای انتشارش نخواهد داشت؟

در وضعیت فعلی نه. اما وقتی منابع و اعتبارات لازم برای این کارها فراهم باشد، و کتاب هم دارای ارزش ادبی‌ای باشد که بتواند در سپهر ادبیات جهان خوش نشان بدهد، حتما منتشر می‌شود. ما با هیچ مضمونی مخالف نیستیم و وقتی شرایط مهیا شود از حیث منابع، ضوابطی تدوین می‌کنیم که پهنه گسترده‌ای از درون‌مایه‌ها مجاز شناخته شوند. بنده یک پارترین هستم که برای طیف گسترده‌ای از گفتمان‌های روشنفکری جنگیده‌ام. چرا؟ برای اینکه من به بشريت آزاد اعتقاد دارم. من به‌فريختگی اعتقاد دارم. من معتقدم شخصيت‌ها بايد آزاد باشند برای اندیشه، تفکر در مصونيت کامل بی‌آن‌که کوچک‌ترین ترسی به دل راه بدهند. من مخالف سرخشت هرگونه لیست سیاه هستم، چه در بحث کتاب و چه درخصوص فیلم یا سایر چیزهایی از این دست. چطور ممکن است که یک کتاب یا فیلم تمام ذهنیت ما را عوض کند؟ ما می‌توانیم هرکتابی را با هر مضمونی بخوانیم همین‌طور در مورد فیلم. آن‌هم بدون اینکه باورهای اساسی‌مان درخصوص زندگی تزلزل پیدا کنند. مردم فکر می‌کنند و یک کتاب یا فیلم خاص نمی‌تواند باور آن‌ها را عوض کند. باوری که طی سالیان‌سال بنده نشان داده‌اند. اما اگر یک فکر قابل‌تأمل در یک کتاب یا فیلم مطرح شود، خوب، من شود روش ترمزکرد، آن را به بحث گذاشت، تحلیلش کرد و آن را کامل کرد.

آما به‌رحال بسیاری از کتاب‌های دارای چنین فضایی، اعم از حال‌وهوا، سبک و مضمون، امکان انتشار در فضای فعلی را ندارند.

ببینید این یک فریب بزرگ است. در وهله اول، ما توانایی انتشار غیرضروریات را نداریم، و در وهله دوم درگیر مقاومتی هستیم که ما را مجاب می‌کند. **آما همین، مثلا به‌نام همین «مقاومت»**، برخی از نویسندگان کوبا درباره ایالات‌متحده چیزهایی نوشته‌اند که در آن‌ها کاملا یک‌طرفه به قاضی رفته‌اند. من به شما نمی‌گویم که ما این کارها را نکرديم. بله، حقيقت دارد، ما این کارها را کردیم. هرآنچه ما درباره ایالات‌متحده می‌گویم ضرورتا باید بدترین و شنج‌ترین ظواهر این کشور را منعکس کند. این مبارزه است و شما می‌بینید که حتی ذره‌ای از این‌ها امکان انتشار به‌هر شکلی را در ایالات‌متحده پیدا نمی‌کند. ما همیشه سعی در هرچه بدتر نشان‌دادن ایالات‌متحده داریم چراکه آن‌ها هم با ما همین رفتار را می‌کنند. منتها تفاوت ما در این است که هیچ‌وقت هیچ دروغی از خودمان درنیاورديم.

آما این هم یک جور دروغ‌گویی است. شما با تأکید زیادی روی این که خصیصه‌های منفی می‌گذارید، دارید تحریف می‌کنید و این هم یک نوع دروغ است. این به تعریفی که شما از دروغ دارید بستگی دارد. من موافقم این «تحریف‌کردن» است. اما دروغ یکسره برپایه ظواهری ساخته می‌شود که مطلقا وجود خارجی ندارند. فاصله‌ای هست میان آنچه یک دروغ نامیده می‌شود و آنچه تحریف یک حقیقت است، هرچند که هرود در نهایت تأثیراتی نزدیک به‌هم دارند. این شرایط ایده‌آلی نیست. من هم می‌دانم، اما زاده واقعیت‌هایی است که میان ما هست و حل‌نشده باقی مانده. وقتی صلح به‌معنای واقعی کلمه حاکم باشد این رفتارها پسندیده نیست، اما خوب دست‌کم می‌توانم بگویم که ما سب بروز این وضع نیستیم.

آما باین اوضاع که شما آشکارا این تحریکات را تشویق می‌کنید که شهروندان کوبایی را دچار احساسات دشمن‌ستیزانه می‌کنند، بطور از طرف مقابل انتقاری غیر از این دارید آن‌هم در جهت رسیدن به صلح؟ فقط ما مسئول این وضع نیستیم. این ایالات‌متحده

گفت‌وگوی پاریس ریویو با فیدل کاسترو درباره ادبیات، هنر و ژورنالیسم

ادبیات در کوبای کاسترو



است که تمامی روابط خودش را با کوبا قطع کرده. **آما چیزی که گفتید ارتباط روشنی که به سؤال نداشت.** من خیلی ساده حرف می‌زنم و تا جای ممکن و رک‌ویی پرده هرآنچه را که بود و از طرف ما انجام شده بود، به شما گفتم. من در گفتارم صداقت دارم. اما شما به من بگویید چند نفر از رهبران ایالات‌متحده تاکنون این چنین صداقته حرف زده‌اند؟

آما شما رک‌گو هستید، اما بگویید چقدر در کوبا از جنبش‌های اجتماعی باگرفته در آمریکا می‌شنویم، چقدر اجازه دادید اخبار مربوط به جنبش برابری حقوق رنگین‌پوستان در ایالات‌متحده در کوبا منعکس شود؟ تا جایی که می‌دانم این‌ها در مطبوعات ما منعکس می‌شوند، اما نظرگاه ما با شما تفاوت دارد. تبعیض‌ها از نظر ما به کردار اقتصادی مرتبط است. هرچند که با شما موافقم. آمریکا طی صد سال گذشته درخصوص کم‌رنگ‌کردن تبعیض‌های نژادی زمین تا آسمان فرق کرده. **آما چرا در خصوص دگرگونی‌های انقلابی آمریکا اجازه نمی‌دهید حرفی زده شود؟ چرا مردم کوبا نباید تمام داستان را بشنوند؟**

زیرا روی‌هم‌رفته از نظر ما تغییر مثبتی رخ نداده. جدای از این، در بحث سیاست خارجی، سیاست‌های آمریکایی‌ها فرارجاعی است.

آما درباره سیاست خارجی آمریکا حرف نمی‌زدیم. اما درواقعیت این‌ها اثر سیاست خارجی آمریکا هستند. **آما در این شرایط کاری که شما اعلام انجام داده‌اید، این بوده که فضای مطبوعات و نشر را کاملا بسته‌اید.** درست است. حقیقت دارد. دشمن سوسیالیسم حق ندارد در مطبوعات ما چیز بنویسد. اما ما این را انکار نمی‌کنیم. ما دم از آزادی بیان نمی‌زنیم در شرایطی که آن را از بین برده‌ایم و درواقع وجود ندارد. اعتراف می‌کنم که این ضعف ماست و معتقدم انتقاد چیز خوبی است و باید باشد و من می‌خواهم پیاموزم که چطور از آن بهره ببرم.

ردپای گم کارپانتیه در انقلاب کوبا

حالب است که وقتی لسی لاکوود روزنامه‌نگار آمریکاییی که از چهره‌های فعال در جنبش‌های اجتماعی دهه شصت میلادی است و در آن دوران به پشت دیوارهای آهنی جنگ سرد برای تهیه گزارش سفر می‌کرد، از فیدل درباره وضع ادبیات می‌پرسد، کاسترو ضمن آنکه خودش را چریکی معرفی می‌کند که برای طیف گسترده‌ای از ایده‌های روشنفکری جنگیده، به برپایی او می‌گوید که ما از انتشار رمانی حمایت می‌کنیم که حرفی برای زدن در «جمهوری جهانی ادبیات» آن‌طور که کارائووا یعنی‌اش کرده داشته باشد. البته کاسترو در آن زمان از عبارات «ادبیات جهان» استفاده می‌کند که مفهومی است برگرفته از تفکر گوته شاعر آلمانی. وقتی کارپانتیه (متولد ۱۹۰۴) به ۱۹۵۹ در ۱۹۵۹ در کوبا بازگشت، تا در انقلاب کمونیستی همپای فیدل باشد، وضع هنر ادبیات و صنعت نشر کوبا روزهای خوبی را نمی‌گذراند. کارپانتیه اما تجربیات گسترده‌ای را در حوزه هنر و ادبیات تا آن زمان پشت‌سر گذاشته بود، و در این دوران تبدیل شد به مشاوری روشنفکر برای فیدل در این زمینه‌ها. او در این دوران ابتدا به‌عنوان فعال در

حوزه آموزش و پرورش مشغول می‌شود و در ساخت و تأسیس چند کتابخانه در هاوانا و سایر نقاط کوبا مشارکت می‌کند. سپس امکان انتشار «هیاهو در کاتدرال» یا «قرن روشنفکری» را پیدا می‌کند که داستان مغازه‌داری است که به یک سوژه سیاسی بدل می‌شود. این رمان تأثیر زیادی بر نویسندگان نسل «بوم» و سبک رئالیسم جادویی می‌گذارد و نشان از آن دارد که کاسترو درباره ایده‌اش درباره حمایت از ادبیات فرهیخته تا چه اندازه صادق بوده است. پس از این اما فیدل او را به‌عنوان سفیر کشور به پاریس می‌فرستد، جایی که لخوا تا پایان عمر در آن زندگی می‌کند. اما مهم‌ترین کتابی که از کارپانتیه، در رابطه با انقلاب کمونیستی برجا مانده در سال ۱۹۲۹ به طبع می‌رسد: «پرستش بهار»، که آشکارا بنا بوده تا از موسیقی استراونینسکی و سبک موسیقی مدرن در فرم محتوا متأثر باشد. درواقع، کارپانتیه، در طول دوران کاری‌اش، همیشه به‌دنبال نخ‌هایی بوده است که تفکر



آما در این شرایط آیا فکر کرده‌اید به آن دسته از نویسندگان کوبایی که شاید بخواهند کمی هم از این فضا فاصله بگیرند، و شاید هم کمی حکومت سوسیالیستی را مورد نقد قرار دهند؟ نظر شما در این رابطه چیست؟ مورد نقد قراردادن، بله. انتقاد سازنده مانعی ندارد، ولی نه کارکردن با سرویس‌های دشمن در جبهه ضدانقلاب.

آما این وسط چه‌کسی قرار است تشخیص دهد و تصمیم بگیرد کدام نقد، انتقادی سازنده بوده و کدام ضربه‌ای از طرف ضدانقلاب؟

خوب، ما در وضعیت کم‌ویش جنگی هستیم. ما یک جنگ نرم را با آمریکا پیش می‌بریم. نگاه بکنید که خود آمریکا در شرایطی مثل این در سایر مقاطع چه اقداماتی انجام داده. مثلا وقتی با نازی‌ها درگیر بودید شرایط دچار تحولاتی شد. ما در این شرایط سیاست‌هایی را ناکزیر مجبوریم که به‌کار بیندیم.

پاسخ ندادید، چه‌کسی تصمیم می‌گیرد؟

در چنین شرایطی، حزب تصمیم می‌گیرد، قدرت سیاسی و قدرت انقلابی. اما به شما می‌گویم که وقتی از این شرایط خارج شدیم، این وضع خودبه‌خود از بین می‌رود. **آما در چنین شرایطی شاهدیم که هیچ صدای منتقدی در کوبا حق ابراز وجود ندارد. نه در مطبوعات، نه در ادبیات نه رادیو و نه در تلویزیون و نه در هیچ شکل دیگری از رسانه‌های ارتباط جمعی کوبا.**

ما امکان انتقاد را به حداقل رسانده‌ایم. چارچوب مطبوعات را سخت محدود کرده‌ایم چون میلیون‌ها نفر آنچه را که آن‌ها منتشر می‌کنند می‌بینند و می‌خوانند. در کشور هرزمان که تصمیم بگیریم یک فرهنگ باز داشته باشیم، رسانه‌ها هم آزاد خواهند شد. چراکه رسانه‌ها و مطبوعات از مؤلفه‌ها اصلی ایجاد یک جامعه مدرن هستند. آن‌ها هستند که می‌توانند کاری کنند که فرهنگ مردم بالا برود و حوزه عمل آن‌ها هم به این واسطه وسیع‌تر شود. اما در حال‌حاضر ما اهدافی را دنبال می‌کنیم که بر کشور تحمیل شده، ما را واداشته تا فضای خاصی را حاکم کنیم. اولویت ما هم این‌ها نیست. در چنین شرایطی ما ضروریات را مدنظر گرفته‌ایم. اینکه در مناطقی که مدرسه ندارند، یک مدرسه بسازیم و معلمی را به آنجا بفرستیم تا به کودکان درس الفبا بدهد، برای یادگیری خواندن و نوشتن. در وهله اول ما باید روی مباحث پایه‌ای متمرکز شویم. در این راه منابع و مشکلات زیاد است و عمده‌ترین آنها کمبود نیروی متخصص و تواناست.

آما مسئله فقط به این ختم نمی‌شود. آتسنفر فضای آموزشی در انتقال گزارش‌ها بسیار گدگ عمل می‌کند. مثلا ما پیش از این درباره تصویری که مطبوعات کوبا از ایالات‌متحده ارائه می‌کردند صحبت کردیم. این دقیقا همان تصویری از آمریکاست که در مدارس کوبا هم آموزش داده می‌شود، بدون کوچک‌ترین تغییری، چه اتفاقی می‌افتد وقتی این دخترها و پسرها با این قضاوت‌های یک‌سویه به سنین بزرگ‌سالی برسند؟

بدون‌شک، نظرات خیلی خیلی بدی درباره ایالات‌متحده آمریکا و هرآنچه به آنجا مربوط می‌شود، خواهند داشت. و این عینا نتیجه به همان نظراتی خواهد بود که کودکان آموزش‌دیده در نظام آموزشی آمریکا درباره کمونیسم پیدا می‌کنند. چنین شرایطی اسفناک است اما واقعیت چنین است.

آما در پایان بگذارید تا از زاویه‌ای دیگر هم به این شرایط نگاه کنیم. روزی می‌رسد که ایالات‌متحده و کوبا دوباره روابط دوستانه‌ای را از سر می‌گیرند. آن‌وقت باید چه اتفاقی بر سر صلح می‌افتد، با چنین پیشینه‌ای، این ارتباط چطور پیش خواهد رفت؟

پاسخ به این سؤال دشوار است. هیچ‌کس تابه‌حال در این مورد صحبت نکرده و اول این‌بار است که کسی که این امریکای شمالی آمده چنین چیزی را مطرح می‌کند. اما درک می‌شود این طور گفت که ما هیچ‌وقت نگران چنین مسئله‌ای نخواهیم بود و این به‌احتمال زیاد به‌دلیل بدبینی شدید ما نسبت به مردم آمریکاست. آن‌هم در ارتباط با هدردادن فرصت‌هایی که امکان اتخاذ نظر نگاه شخصی و بیان نقطه‌نظرات خودشان فراهم می‌شود و یا حتی امکان تغییر موقعیت‌ها. چراکه امکان بروز چنین تغییراتی هست. ما هنوز به‌درستی متوجه ظرفیتی که هم‌زمانی و اتحاد رنگین‌پوستان در آمریکای شمالی پدید آورده و روح مردم را تحت‌تأثیر قرار داده نشده‌ایم. از آنجا که ما هیچ اعتقادی به حکومت آمریکا نداریم، نگاه‌مان تا حدی فقط معطوف به مردم آمریکا است. اما این‌هم باعث نمی‌شود ما خط سیاسی‌مان را عوض کنیم چراکه روابط وقتی از سر گرفته می‌شود و این اتفاق درنهایت زمانی رخ می‌دهد که از زمان میان دولت (و نه دو حکومت) برقرار شود.

تسویه حساب با تاریخ

آما شاید انتشاراتتی‌ها برای آن‌ها به‌اندازه‌ی کافی کاغذ ندارند. اما راستی، امروز مشکل اصلی نویسندگان کوبایی چیست؟

مشکلات اقتصادی. از چیزی که شما پول درمی‌آورید. نمی‌توانید زندگی کنید. رمان نویس‌ها به‌عنوان استاد دانشگاه و یا به‌عنوان روزنامه‌نگار کار می‌کنند و یا کارگزار انجمن نویسندگان هستند. یک نمونه: برای انتشار «مردی که سگ‌ها را دوست داشت» به من ۲۵۰ دلار حق‌التألیف دادند. برای این رمان من پنج سال کار کرده بودم. وقتی تمام درآمد من از نوشتن همین باشد، باید از جای دیگری زندگی کنم. جلسات داستان‌خوانی برگزار کنم و از این طریق کمی درآمد داشته باشم. درغیراین‌صورت دیگر نمی‌توانم تمام اوقات خودم را به آفرینش ادبی وقف کنم.

آما روی کدام رمان فعلا کار می‌کنید؟

هیچ. من کتاب‌های زیادی را که هنوز نتوانسته‌ام می‌خوانم، چون رمان‌هایی نوشته‌ام که می‌بایست به‌خاطر آن‌ها در زانرهای مختلف ادبی زیاد می‌خواندم، می‌توانم بگویم که مثلا رمان‌های جنایی نویسندگان اروپای شمالی را خیلی خوب می‌شناسم. ولی نویسندگان ايسلندی، دانمارکی و سوئدی را کمابیش نمی‌شناسم. و می‌خواهم بالاخره با آن‌ها هم آشنا شوم.

آما در پایان گریزی بزنیم به سیاست روز. امروز مشکل اصلی کوبایی‌ها چیست؟

اقتصاد، اقتصاد سوسیالیستی که هنوز هم خوب کار نمی‌کند حالا قانون جدیدی برای سرمایه‌گذاران خارجی وجود دارد، که امیدوارم همین‌منجر به تحولاتی در ساختار اقتصادی بشود. در کشوری که پزشک ۲۵ تا ۳۰ دلار در ماه عایدی دارد، مجبور است از «هدیه‌ها»ی بیماران خود چرخ زندگی‌اش را بچرخاند. در چنین کشوری شوکه است که ساختار اقتصادی کاملا معیوب است.

آما این امر به شکاف در جامعه منجر شده است؟

شکاف اتفاق افتاده. لایه‌ی پولدار و از طرف دیگر لایه‌ی فقیر که تقریبا همه را شامل می‌شود، فقط دو یا سه درصد مردم بودند. البته ثروتی که آن‌ها دارند، در آلمان در حد یک درآمد معمولی‌ست، مبلغی حدود ۱۵۰۰، ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ یورو. پس نمی‌توان گفت ثروتمنداند.

آما وقتی ما سه سال پیش مصاحبه‌ای با هم داشتیم، شما انتظار یک فرغم اقتصادی را داشتید. در این فاصله این امر تحقق یافته؟ و این‌ها انتظارات شما را برآورده می‌کند؟ بله. رژیم هم‌واره علاقه‌ی زیادی دارد که پروژه‌های اقتصادی و اجتماعی‌اش در هاله‌ای از سر و راز بیچدد. ازاین‌رو ارزیابی این مساله سخت است. مهم‌ترین رقم برای من در سال‌های گذشته صدور اجازه‌ی سفرهای خارجی برای کوبایی‌ها بود. هرچند که برای خیلی‌ها تأمین هزینه‌ی سفر بسیار مشکل است، باز هم آن را مهم‌ترین می‌دانم.

آما وکی فرغم سیاسی معوقه اتفاق می‌افتد؟

نمی‌دانم، در آینده معلوم می‌شود. در کوتاه‌مدت اتفاقی نمی‌افتد. در سال ۲۰۱۸ راتوئل کاسترو می‌خواهد از پست‌های خود در راس دولت و رژیم و حزب‌کناره‌گیری کند. آن‌وقت باید دید در کوبا چه اتفاقی می‌افتد. راتوئل در مدت‌زمان کوتاهی بساط بسیاری از سیاستمداران نزدیک به فیدل را جمع کرده. ممکن است در آینده حاکمیت جدید، خیلی از سیاستمداران کنونی را برکنار کند. اما باید منتظر ماند.

آما از انقلاب کوبا چیزی غیرقابل چشم‌پوشی باقی خواهد ماند؟

مهم‌ترین آن اجتماعی است. اول استقلال ملی که ما به آن رسیده‌ایم؛ این امر برای کوبایی‌ها اهمیت وجودی دارد. و دیگری آزادی فردی، که کوبایی‌ها باید به آن دست یابند. معلوم است که یک کشور آزاد زیباست، و زیباتر از آن این است که آزاد در این کشور آزاد زندگی کنی.

نگاه

کوبای فرمانده و شکوفایی ادبیات آمریکای لاتین

یویا شهرابی

نویسنده به اسپانیایی فریاد می‌زند: ما برنده خواهیم شد! ما کوبایی‌ها برنده خواهیم شد! سپس به انگلیسی اضافه می‌کند: «می‌دانید که من یانکی نیستم. من که…» این جمله‌های ارنست همینگوی در مصاحبه‌ای ناتمام و مختصر در هاوانا است که توسط رودلفو والش گرفته شده، در تب‌وتاب انقلاب چریک‌های کوبایی، زمانی که هاوانا را تسخیر کرده بودند و جشن انقلاب برپا بود. از سال ۱۹۵۸ تا مرگ فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، سلسله‌ای از رخدادها باعث شد، ارتباط رهبران کوبا- خاصه کاسترو- هیچ‌گاه با ادبیات آمریکای‌لاتین گسسته نشود. تا امروز که فرمانده برای همیشه با موطنش وداع گفته، انقلابی که در همان روزهای پیش‌روی توسط ژان پل سارتر مستندنگاری شد و به گواه غالب نویسندگان مهم آمریکای‌لاتین الهام‌بخش گستره وسیعی از فعالان ادبیات بود. دست‌کم تا سال ۱۹۷۱، مؤسسه فرهنگی هاوانا، میزان نویسندگان نوگرای آمریکای‌لاتین نظیر کارلوس فونتئس، گابریل گارسیا مارکز، خولیو کورتاسار و ماریو بارگاس یوسا و دیگرانی از این دست بود. اتحاد این نویسندگان با قضیه «هربرت پادپلا» برای همیشه از هم گسست. پادپلا، شاعر کوبایی پس از بازداشت در اتحادیه نویسندگان کوبا ظاهر شد و با ابراز ندامت عجیبش و شبهه شکنجه‌شدن صدای بسیاری در حامیان پیشین را درآورد. نامه سرگشاده روشنفکران سوسیالیست علیه عملکرد تنبیهی فیدل کاسترو تا سال‌ها و چه‌سا اکنون که کوبا در سوگ رهبر متوفی است جنجالی بی‌پایان به‌نظر می‌رسد. به‌هرتقدیر نزاع قضیه پادپلا هیچ‌گاه نمی‌تواند پیوند ناگسستی ادبیات مدرن آمریکای‌لاتین را از انقلابیون کوبا و متنفذترین شخصیتش فرمانده کاسترو مخدوش کند. چنان‌چه می‌دانیم دست‌کم در همان روزها و سال‌های ابتدایی انقلاب بخش مهمی از هنرمندان و نویسندگان با سفر به کوبا جذب رهبر را بر کاغذ و نگاتیو ثبت کردند.

کارلوس فونتئس مرکزی هم در روز ورود کاسترو و ارتش خلقی انقلابیون در هاوانا بوده. فونتئس در مصاحبه با پاریس‌ریویو به سال ۱۹۸۱، دست‌کم دو دهه پس از انقلاب، شور و انگیزه هاوانای آن روزها را مسبب شکوفایی شگرف ادبیات می‌داند. چنان‌که در پاسخ به سؤال خبرنگار پاریس‌ریویو درباره چگونگی ایجاد نوعی روحیه جمعی در میان نویسندگان آمریکای‌لاتین چنین می‌گوید: «تردیدی نیست که انقلاب کوبا نوعی میعادگاه برای همه ما فراهم کرد. آن تب‌وتاب و امید زاییده انقلاب کوبا بود. هاوانا بدل به نوعی کانون توجه شد. تا وقتی که کوبایی‌ها رئالیسم سوسیالیستی از نوع استوایی را ابداع کردند و مردم را از جمع خودشان بیرون راندند. آن‌ها سرانجام امکان ایجاد آن اجتماع را از میان برداشتند. اما انقلاب کوبا نقشی اساسی در ایجاد آن حس وحدت داشت. من وقتی کاسترو وارد هاوانا شد آشنا بودم. آن لحظه، لحظه انگیزش شوروشوق بود و هنوز هم وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم همان است. در آن زمان چیز فوق‌العاده‌ای برای ادبیات آمریکای‌لاتین رخ داد: هرکس که در دوره شکوفایی اسم و رسمی داشت، رفیق یکی دیگر بود. ما با سسرت به گذشته نگاه می‌کنیم.»^۱ در این حلقه از نویسندگان تحت نفوذ کاسترو و انقلاب کوبا نام‌های بزرگ دیگری وجود دارد. خولیو کورتاسار از بزرگان این جمع است. کورتاسار از مهم‌ترین فعالان ادبیات و سوسیالیسم در آمریکای‌لاتین بود. هرچقدر هم که



حمایت‌های پرشور او از انقلاب کوبا، انقلابیون نیکاراکونه و دولت سالوادور آلنده با گذر سال‌ها متوطنانه شد اما نام او همیشه در صف نویسندگان انقلابی آمریکای‌لاتین حفظ شد. کورتاسار در سال ۱۹۶۳ برای اولین‌بار به کوبای پس از انقلاب سفر می‌کند. حضور در وضعیت انقلاب از او یک انقلابی کارکنته می‌سازد که تمامی عمر خود، خصوصا از سفر کوبا به‌بعد را وقف انقلاب می‌کند. آمریکای‌لاتین منتهب پس از کوبا، نیکاراکونه، آرتزائین و شبلی را پیش روی خود دارد که ملجأ نویسندگان مائوئیست با انقلاب می‌شود.

هاوانا و نظامیان سرسخت حاکم بر کوبا و در راس آن فیدل کاسترو متنفذترین شخصیت انقلابی آمریکای‌لاتین بدل به پایگاه اصلی و الهام‌بخش نویسندگان کشورهای منطقه است. قضیه تنها به اینجا ختم نمی‌شود، اگر از شرح مفصل مرادوت و رفاقت دیرینه گابریل گارسیا مارکز با فیدل کاسترو صرف‌نظر کنیم- که بسیار در این مورد خاص نوشته شده است- بی‌شک یکی‌تنها مستقیم و نفوذ شخصی فرمانده بر گابو به‌نوعی بی‌مانند بود و تا پایان عمر نویسنده پایدار ماند. مارکز بیش از هر چیز تحت‌تأثیر اراده آهنین فیدل بود. همان خلوص انقلابی‌گری که فیدل کاسترو تا آخر عمر بدان پایبند ماند. تنها چند سال لازم بود که منتقدان کاسترو از طیف لیبرال و چپ شاهد کودتای نتکین پیونوشه علیه آلنده باشند و سرکوب آمریکایی- نظامی نویسندگان را در شبلی مشاهده نوشته شده است. کوبایی که بازتاب آن در نویسندگان نسل بعدی آمریکای‌لاتین نظیر روبرتو بولانو،بازتاب پیدا می‌کند. هرچند سرکوب نویسگان شبلی، سرکوب‌های سیاسی- ادبی نظام حاکم بر کوبا را تطهیر نمی‌کند اما به‌نوعی در عزم راسخ کاسترو در مبارزه علیه دست‌نشان‌دگان آمریکایی مسبب تجدیدنظر می‌شود. زمان بیشتری برای هر دو طیف منتقد و موافق لازم بود تا به درک وسیع‌تر و حقیقی‌تر از وضعیت استثنایی انقلاب دست یابند. انقلاب جوان کوبا در آن سال‌ها به میانجی اخلاق و منش سیاسی نشد و مدافعان از آن تحت‌نظان جبهه خشکی‌ناپذین جدال با امپریالیسم حمایت کردند. سال‌ها بعد فیلیپ راث در قیاس وضع و حال خود با میلان کوندرا گفت برای تو در چکسلواکی هیچ چیز مجاز نیست و همه‌چیز مهم است و در ایالات‌متحده همه‌چیز مجاز است و هیچ چیز مهم نیست. نویسندگان آمریکای‌لاتین هم به‌خاطر خامی و کمبود تجربه انقلاب، در روزهای شوروشوق انقلاب به‌وجود آمدند، از کاسترو و هم‌راهانش تا توانستند ستایش کردند و سپس از تقبیح وارد شدند. اتفاق اساسی در این میانه ستایش و نکوهش، تمجید و تقبیح، رشد و جهش ادبیات آمریکای‌لاتین بود که از خلال فرازفروزد روزهای انقلابی به جریان‌های اصلی ادبیات جهان بدل شد. همان انقلابی که رهبرش به‌گواه گابو یار و همراه نویسنده‌اش، هیچ‌گاه بدون کتاب دولدلی آثار هیچ‌کوی به سفر نرفت.

^۱ زندانی اس‌لوماس، هنر داستان‌نویسی، مصاحبه پاریس ریویو با فونتئس ۱۹۸۱. ترجمه عبدالله کوثری، نشر ماهی